

DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.71.6.0

یادی از استاد محمدرضا حکیمی - حجت الاسلام محی‌الدین بهرام محمدیان

علمی - ترویجی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال هجدهم، شماره ۷۱ «ویژه پژوهش‌های حدیثی»، تابستان ۱۴۰۰، ص ۱۹۷-۲۰۰

یادی از استاد محمد رضا حکیمی

حجت الاسلام محی‌الدین بهرام محمدیان*

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ تَلِيمٌ فِي الْإِسْلَامِ تُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ

از شمار دو چشم یک تن کم از شمار خرد هزاران بیش

استاد محقق حضرت آیت‌الحق محمدرضا حکیمی به واقع مصداق این بیت از رودکی است که با رفتنش در دیوار برج و باروی اندیشه اسلامی شکاف افتاد و از میان مرزبانان باور و آرمان شیعی چشمی پرفروغ خاموش شد که جایگزین آن به سهولت ممکن نخواهد بود.

صبر بسیار باید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
با آنکه از مهاجرت او به سوی ذروه ناز چندین روز می‌گذرد نتوانسته‌ام با خود کنار
بیایم و بر خود بباورانم که مفسر آفتاب به مغرب عمر خویش رسید تا در مشرق باور
خود از آن اوج به این فرودین جایگاه بنگرد تا بر شعله‌های عدالت با رفتنش بدمد و
عقل سرخ بازماندگان را به بیدارگری مجدّد تعلیم قبله فراخواند که سپیده باوران را هرگز
خاموشی نشاید و فریاد روزهاست که جهش‌ها را در پهنه "الحیة" مکرر می‌سازد.

تکلیف فرمودند تا چند جمله‌ای از منظر خویش درباره‌ی استاد حکیمی بنویسم، نه آن
گونه که او بود که من بدان احاطه ندارم، بلکه آن گونه که من یافتم که استعداد همین

*. دکترای ادبیات تطبیقی.

میزان و اندازه را داشتم.

در دهه پنجاه با آثار قلمی ایشان آشنا شدم. اولین نوشته در مجموعه گرامی داشت علامه امینی رحمه الله علیه بود که به همت استاد سید جعفر شهیدی رضوان الله علیه منتشر شده بود و شاید همان بعدها "حماسه غدیر" نام گرفت. زمانی تصورم این بود که ایشان با آقای محمود حکیمی از نویسندگان مجله مکتب اسلام - که داستان‌نویس توانمندی با تم مذهبی و دینی و با آمیزه‌ای از انقلاب و اعتراض بود- نسبتی دارند و با همین تصورم در جستجوی خواندن نوشته‌هایی از ایشان بودم که علاوه بر جانمایه غنی، نگارشی زیبا و دلنشین و خوش‌آهنگ و گوش‌نواز نیز داشت، وقتی با صدای بلند برای خودم می‌خواندم. انتشار کتاب سرود جهش‌ها و فریاد روزها و بیدارگران اقالیم قبله مخصوصاً تک‌نگاشت ایشان درباره شیخ محمد خیابانی موجب شد بیشتر از همه علاقمند ایشان شوم. دهه پنجاه برای من، دهه شور و شوق و بینش و خیزش و به عبارتی سال‌های سازنده زندگی‌ام بود. شروع طلبگی همراه با درس مدرسه، آشنایی با چهره‌های علمی‌علی‌رغم کم سن و سالی، ارزانی شدن نعمت کم‌نظیر الهی در دستیابی به معلمان و اساتیدی دلسوز، علاقه‌مند و پرمایه از معارف و مبانی اسلام و در عین حال دست و دل‌باز در آموختن و یاد دادن.

استادی مانند آیت الله حاج میرزا علی اکبر محدث تبریزی گوهر ناشناخته در میان مردم، ولی پر تالو و پر درخشش برای کسانی که دنبال شب چراغ زندگی خویش بودند. آن بزرگ از جمله کتاب‌هایی که در سال ۱۳۵۹ به من هدیه داد، کتاب الحیة استاد حکیمی بود که اولین چاپ از آن توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران بود، و مقرر کرد که هر روز بعد از درس مکاسب، یک صفحه از آن را با هم مطالعه کنیم که به مجموعه درس‌های من از تفسیر مجمع البیان افزوده شد.

ایشان هنگام درس و بحث می‌فرمود: من نیز مثل شما اولین بار است که این کتاب را می‌خوانم؛ ولی هر نوبت اضافه می‌کرد چه نیکو انتخابی و چه زیبا قلمی و چه توبیب و تفصیل نیکویی. همین تمجیدها و خواندن کتابها و نوشته‌های پیشین و خواندنی‌های بعد

از آن مرا علاقه‌مند به علامه حکیمی و مشتاق دیدن ایشان کرد. در سال ۱۳۶۲ که برای ادامه تحصیل به دانشگاه تهران آمدم، فرصت مغتنمی بود که علامه جعفری رضوان الله تعالی علیه را زیارت کنم و خواستار شرفیابی بیشتر برای بهره‌مندی از آن بزرگوار شوم. هر چند این توفیق کم و بیش دست داد، اما به قدر رفع تشنگی نیز این فرصت‌ها افاقه نکرد؛ ولی در آن دیدارها و گفت‌وگوها بود که دریافتم جناب ایشان با آقای حکیمی رفاقت و صمیمیت دارند. همین موجب شد با پرویی درخواست کنم ایشان مرا با آقای حکیمی مرتبط کنند و به عبارتی سفارشی کنند و پارتی‌بازی. وعده کردند تا اینکه یک روز به طور ناگهانی تلفنی خبر دادند که فلان ساعت در عوارضی تهران کرج منتظر باشم. وقتی استاد را زیارت کردم، آقای حکیمی نیز در ماشین بودند. در پی ماشین آنان روان شدم تا نصف روزی را در کنار آب جاری رودخانه کرج شاهد گفت و گو، خاطره و مباحثه و نقد و انتقادی باشم که لذت آن هنوز هم در مذاق جان من شیرینی می‌کند.

بعد از آن چند نوبت استاد فقید علامه محمدرضا حکیمی را زیارت کردم؛ ولی در یکی از این ملاقات‌ها که به واسطه‌گری دوست عزیزم جناب آقای مدرسی اتفاق افتاد، برای دعوت ایشان به مراسم روز جهانی خانواده بود؛ غافل از اینکه استاد را اساساً التفاتی به چنین برنامه‌ها نیست. اصرار من مثل کوفتن بر سنگ سخت بود که بی‌اعتنایی را بیشتر می‌کرد و آخر الامر با اندکی تغییر فرمود: بروید شما کارتان را بکنید که فکر می‌کنید درست است.

از مهمان‌های خارجی گفتم و از ایشان درخواست کردم اگر ما را ذنبی است لایغفر که شایسته التفات نمی‌یابید، دیگرانی هستند. اگر کلامی از شما بشنوند شاید مصداق انقاذ غریقی باشد از تلاطم و گرداب هولناک زندگی مادی غربی! و مصداق حدیث هدایت روایت شده در الحیة است که «یک نفر اگر به دست تو هدایت یابد، بهتر و نیکوتر از همه طلا و جواهرات انباشته در شعاع تابش آفتاب است.» و فرمود: «رطب خورده منع رطب کی کند.» من در باره خانواده و رابطه زن و شوهر و فرزندان حرف و حدیث مجرب ندارم. ولی اگر خواستید به مهماتان از قول من حرفی بزنید، بگویید نسبت به هم

مهربان و صمیمی باشند؛ صداقت داشته باشند و پاک زندگی کنند و به این وسیله خانه و منزل خودشان را عبادتگاه خدا کنند.

در حالی از ایشان جدا شدم که از شنیدن همین جمله آخر بسیار خوشحال بودم و همین را تبدیل به یک مقاله در مجله پیوند آن روزها کردم.

البته آن روز مرا به عنوان یکی از مسئولان آموزش و پرورش مورد عتاب و خطاب قرار داد درباره مدارس غیرانتفاعی و طبقاتی شدن آموزش و پرورش که بعدها در کتاب «کلام جاودانه» همین نکات را به اشاره ای خواندم.

استاد حکیمی واقعاً شیفته صلح و سلام و عدالت و سعادت بود. او همه را در آرمان شهر مهدوی به انتظار ایستاده بود. انقلاب اسلامی را آغازی بر تحقق این آرزو می دانست، ولی عملکردها را مانع تحقق این آرزو و به ثمر نشستن این آرمان می شناخت.

به باور من او مؤمن به انقلاب اسلامی و خیزش جهانی مستضعفین بود و در مواجهه با آفت‌های انقلاب همانند طیب مداوگر، مواجه می شد که گاهی باید جراحی کند. او ضد انقلاب و حتی بدخواه و بدبین انقلاب نبود و نشد. کناره و فاصله از آدم‌هایی می گرفت که آنها را عامل ایجاد رکود و سکون در جریان زلال انقلاب و آلوده شدن چشمه جاری آن به پلشتی‌ها و پلیدی‌های تبعیض و شادخواری و زراندوزی و تزویر و ریاکاری و گاه برای حفظ موقعیت ناعادلانه خود به زور مقدس، می دانست.

او به آرزوی مردی از خاندان نور بود که کارنامه او «بملاً الارض قسطاً و عدلاً» است و نسبت همه مدعیان انقلاب را با این یک آرزو می‌سنجید و حقیقتاً سنجه او در دینداری و مردم‌داری و زمان‌شناسی و زمینه‌سازی برای ظهور همین عشق به عدالت بود.

به همین مقدار بسنده کنم و آرزو کنم که در رجعت سرخ ستاره‌ها، حکیم سر سبز و سرفراز نیز حاضر باشد؛ «..مؤتراً کفنه، شاهراً سیفه، مجرّداً فئاته، مُلبّياً دَعْوَةَ الدّاعی فی الحاضر و البادی»

حجت الاسلام محی‌الدین محمدیان